هرمنوتیک

(دست‌نوشته‌های سال‌های ۱۸۰۹ و ۱۸۱۹)

فریدریش شلایرماخر

ترجمهٔ محمدابراهیم باسط

نشرنی

این کتاب ترجمه‌ای است بر مبنای این آثار:

Friedrich Daniel Ernst Schleiermacher, *Vorlesungen zur Hermeneutik und Kritik*, Herausgegeben von Wolfgang Virmond, unter Mitwirkung von Hermann Patsch, De Gruyter 2012.

Friedrich Schleiermacher, *Hermeneutics and Criticism and Other Writings*, Translated and Edited by Andrew Bowie, Cambridge University Press 1998.

فهرست مطالب

مقدمهٔ مترجم ۹
دربارهٔ نسخه‌ها ۱۳
مروری تاریخی و کوتاه بر درسگفتارهای هرمنوتیک ۱۹
دربارهٔ «نقد» ۲۳

مقدمهٔ اندرو بوئی بر ترجمهٔ انگلیسی ۲۷
خودانگیختگی و پذیرندگی ۲۹
«احساس» و «شهود» ۳۴
دیالکتیک و هرمنوتیک ۴۳
هرمنوتیک و اخلاق ۵۴

گاه‌شمار ۶۵

هرمنوتیک عام ۱۸۰۹ / ۱۸۱۰

(رونوشتِ نسخهٔ مفقودشدهٔ شلایرماخر)

هرمنوتیک عام ۷۱
مقدمه ۷۱

وجه گرامری تفسیر ۸۰
الف. تعیین عنصر مادی ۸۷
ب. تعیین عنصر صوری ۹۷
ج. دربارهٔ فهم کمّیِ هر دو عنصر ۱۰۲
وجه فنی تفسیر ۱۱۲
نتیجه‌گیری ۱۳۱

هرمنوتیک ۱۸۱۹

هرمنوتیک ۱۳۵
مقدمه ۱۳۵
بخش اول: شرح گرامری ۱۵۳
سخنان پایانی ۱۸۰
بخش دوم: تفسیر فنی ۱۸۱

یادداشت‌های سال‌های ۱۸۲۸ و ۱۸۳۲

(بر حاشیهٔ هرمنوتیک ۱۸۱۹)

۱۸۲۸ ..... ۱۸۹
۱۸۳۲ ..... ۱۹۳
بخش روان‌شناختی ۲۰۱
کاربرد در هرمنوتیک عهد جدید ۲۰۳
شاکله‌سازی و زبان ۲۰۵
واژه‌نامه ۲۱۹
نمایه ۲۲۵

مقدمهٔ مترجم

فریدریش دانیل ارنست شلایرماخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴) را به سبب درسگفتارهایش دربارهٔ هرمنوتیک یکی از بنیان‌گذاران هرمنوتیک مدرن می‌دانند، هرچند در طول حیاتش هرگز خود کتابی دربارهٔ هرمنوتیک منتشر نکرد. از نظر او، هرمنوتیک «هنر فهمیدنِ درست سخنان دیگری» بود، چون باور داشت «روال معمول» این است که ما سخنان یکدیگر را اشتباه بفهمیم و بدون اراده و انگیزهٔ کافی و استفاده از روش مناسب به فهم درست نخواهیم رسید. به علاوه، او معتقد بود که اندیشیدن بدون زبان امکان‌پذیر نیست، یا در واقع اندیشه‌ای که به قالب سخن درنیاید اصلاً اندیشه نیست. در نتیجه، او هرمنوتیک را ابزاری ضروری برای پی بردن به اندیشه‌های دیگران و حتی اندیشه‌های خویشتن می‌دانست، اندیشه‌هایی که صورت‌های زبانی متفاوتی به خود می‌گیرند، از گزاره‌های علمی گرفته تا بیان‌های شاعرانه. اگر حقیقت آن اندیشه‌ای است که فرد باور دارد مطابق با واقعیت است، و می‌تواند دیگران را نیز نسبت به درستی باور خویش دربارهٔ آن قانع سازد، هرمنوتیک وسیله‌ای ضروری برای کشف حقیقت خواهد بود، چرا که اگر در وهلهٔ نخست فهم درستی از اندیشه‌های دیگری و حتی خودمان نداشته باشیم، مجالی برای کشف حقیقت فراهم نخواهد آمد. در نتیجه، رابطهٔ ناگسستنی اندیشه و زبان نزد شلایرماخر موجب می‌شود هرمنوتیک او، که به‌اشتباه آن را صرفاً یک هرمنوتیک متنی معرفی کرده‌اند،

دیگر فقط یک تلاش ادبی یا زبان‌شناسانه نباشد، بلکه جزئی ضروری از فرایند کشف حقیقت و بنابراین مسئله‌ای فلسفی باشد.

در زبان فارسی، بحث دربارهٔ هرمنوتیک تقریباً از انتهای دههٔ ۱۳۶۰ و ابتدای دههٔ ۱۳۷۰ با انتشار مقالاتی در مجله‌های **کلک**، **کیهان فرهنگی**، **ارغنون**، و ... آغاز شد، که از جمله شامل ترجمهٔ مطالبی از پل ریکور و هانس ـ گئورگ گادامر، و نگارش مقالاتی به قلم محمدرضا ریخته‌گران، بابک احمدی، یوسف اباذری، حسین غفاری، رضا داوری اردکانی، و دیگران بود. در میانهٔ دههٔ ۱۳۷۰ کتابی دربارهٔ هرمنوتیک منتشر شد که در آن دوره استقبال خوبی از آن صورت گرفت، نوشتهٔ محمد مجتهد شبستری، با عنوان **هرمنوتیک، کتاب و سنت: فرآیند تفسیر وحی** (۱۳۷۵). البته پیش‌تر در ۱۳۷۱ نیز مراد فرهادپور کتابی را با عنوان **حلقه انتقادی: ادبیات، تاریخ و هرمنوتیک فلسفی** ترجمه کرده بود، که چندان مورد استقبال قرار نگرفته بود. کتاب مجتهد شبستری عموماً این برداشت را در ذهن مخاطبان پدید آورد که هرمنوتیک یعنی «هر کسی می‌تواند تفسیر خودش را از متن داشته باشد»، که با اِعمال این برداشت بر متن دینی نوعی نسبی‌گرایی پدید می‌آمد ــ علت بروز دیدگاه‌های انتقادی افراطی در مقابل هرمنوتیک. اما واقعیت این است که سنت هرمنوتیکی در غرب در ابتدا دقیقاً تلاشی در خلاف جهت این برداشت بود. دست‌کم اگر به سخنان شلایرماخر در همین کتاب حاضر نگاه کنیم، به‌روشنی می‌بینیم که او تلاش دارد اصول راهنمایی تنظیم کند تا از بروز خطا در تفسیر متن جلوگیری شود. او حتی معتقد است می‌توان متن را بهتر از مؤلف آن نیز فهمید، و اگر مقصود مؤلف را معادل با معنای حقیقی یک متن بدانیم، این یعنی می‌توان به معنای حقیقی یک متن پی برد. در نتیجه، دست‌کم هرمنوتیک شلایرماخر این پیشفرض را دارد که از یک متن هم تفسیرهای درست وجود دارد و هم تفسیرهای نادرست، و چنین نیست که هر تفسیری از یک متن درست باشد. در همان سال‌ها بابک احمدی کتاب **آفرینش و آزادی: جستارهای هرمنوتیک و زیبایی‌شناسی** (۱۳۷۷) را منتشر کرد، که در آن هرمنوتیک بیشتر با نگاه به هنر توضیح داده شده بود، نه با نگاه به دین. تفسیر و نقد آثار هنری، بحث بر سر این‌که آیا پی بردن به نیت مؤلف

در تفسیر اثر هنری معیار است یا برداشت مخاطبِ اثر محوریت دارد، و مسائلی از این قبیل همگی پای هرمنوتیک را به عنوان دانش تفسیر به حیطهٔ هنر باز می‌کردند. اما نگاه فلسفی به هرمنوتیک، و نه دینی یا هنری، در دو کتاب دیگر در همان سال‌ها معرفی شد: **علم هرمنوتیک: نظریهٔ تأویل در فلسفه‌های شلایرماخر، دیلتای، هایدگر، و گادامر**، نوشتهٔ ریچارد پالمر، با ترجمهٔ حنایی کاشانی (۱۳۷۷)، و **هرمنوتیک مدرن: گزینهٔ جستارها** (۱۳۷۹)، که گردآوری متونی از اندیشمندان تأثیرگذار در نظریهٔ هرمنوتیک بود. این کتاب‌ها همگی آثاری پیشگام برای معرفی یک حوزهٔ مطالعاتی جدید در ایران بودند و از این جهت شایستهٔ تقدیرند، اما همین پیشگام بودن موجب می‌شد ماهیتی مقدماتی در بحث از هرمنوتیک داشته باشند و نتوانند چندان در جزئیات و ظرایف بحث وارد شوند. طی دو دههٔ بعد، کتاب‌هایی از هانس‌ـگئورگ گادامر، میشل فوکو، ویلهلم دیلتای، و پل ریکور در زمینهٔ هرمنوتیک به فارسی منتشر شدند، و در کنار آن‌ها آثار درآمدگونهٔ خوبی نیز در قالب تألیف یا ترجمه و به صورت مقاله یا کتاب انتشار یافتند، که همگی توانستند تا حدی نقص‌های آثار اولیه را مرتفع سازند. در همین اثنا، به‌تدریج نویسندگان و پژوهشگران شروع به استفاده از هرمنوتیک در رشته‌هایی مانند جامعه‌شناسی، سیاست، حقوق و تاریخ کرده‌اند، چرا که به‌ویژه نزد فیلسوفانی همچون دیلتای، ریکور، فوکو و گادامر، هرمنوتیک روشی است برای پژوهش در علوم انسانی. بنابراین اکنون در ایران دیگر هرمنوتیک یک حوزهٔ پژوهشی زنده و فعال است که هرچند در فلسفه ریشه دارد، اما میوه‌های آن در سایر رشته‌ها نیز برداشت می‌شود.

اما در میان همهٔ این آثار و پژوهش‌ها، فیلسوفی که بیش از همه مورد کم‌توجهی و بعضاً برداشت‌های اشتباه قرار گرفته فریدریش شلایرماخر است، که در عین حال او را بنیان‌گذار هرمنوتیک مدرن نیز می‌دانند. معمولاً، در تاریخ‌هایی که برای هرمنوتیک نوشته می‌شود، بیان می‌کنند که نخستین بار شلایرماخر بود که هرمنوتیک را به عنوان یک رشتهٔ علمی مستقل معرفی کرد و هرمنوتیک عام را جایگزین هرمنوتیک‌های خاص کرد، یعنی به جای هرمنوتیک‌های مخصوص تفسیر متون دینی یا متون کلاسیک یا حقوقی و غیره، اعلام کرد که هرمنوتیک باید

اصول عامی داشته باشد که در تفسیر هر نوع متنی به کار رود. اما در همین تاریخ‌ها به هرمنوتیک شلایرماخر نقدهایی وارد می‌شود، شاید بیشتر با این هدف که ارزش و اعتبار هرمنوتیک‌های بعدی برجسته شود. از جمله این‌که می‌گویند هرمنوتیک شلایرماخر صرفاً متنی بود، یعنی صرفاً تکنیک‌هایی برای فهم متن ارائه می‌کرد. اما در همین کتاب می‌بینیم که او شرح گرامری (زبانی) و شرح فنی (روان‌شناختی) را دو جزء جدایی‌ناپذیر هرمنوتیک می‌داند، و شرح فنی از قضا نه دربارهٔ متن بلکه دربارهٔ شرایط شکل‌گیری اندیشه در ذهن مؤلف است که شامل شرایط اجتماعی و تاریخی و فرهنگی می‌شود، همان چیزی که بعدها دیلتای با عنوان «روح زمانه» در هرمنوتیک خود بر آن تأکید کرد، هایدگر از آن تحت عنوان «در ـ جهان ـ بودن» نام برد، و گادامر نیز همین ایدهٔ هایدگری را بسط داد و در بحث از «هم‌افق» شدن به نتایج نهایی‌اش رساند. در موردی دیگر، چنان‌که مایکل فورستر می‌گوید، دیلتای و گادامر مدعی بودند که هرمنوتیک شلایرماخر نوعی «فرافکنیِ همدلانهٔ خویشتن در متون» یا در مؤلف است، که نه تجربی، بلکه پیشینی‌گرا[1] است، یعنی متکی بر این فرض اثبات‌نشده است که من و دیگری این‌همان هستیم، در حالی که شلایرماخر چه در شرح فنی و چه در شرح گرامری با پیشینی‌گرایی مخالف است و از قضا روشی تجربی را پیش می‌نهد.[2] در مطالعات اخیر، پژوهشگران زیادی به این تفسیرهای اشتباه از شلایرماخر اشاره کرده‌اند[3] و موج جدیدی از توجه به آثار او اکنون شکل گرفته است، به طوری که فورستر در مورد هرمنوتیک شلایرماخر (و البته هردر) می‌گوید:

> نظریه‌ای که هر دو آنان [شلایرماخر و هردر] پدید آوردند به طرز قابل دفاعی نه‌تنها نیاکانِ نظریه‌های هایدگر و گادامر به حساب می‌آید، که از حیث متافیزیکی

1. aprioristic

2. Michael N. Forster, *After Herder: Philosophy of Language in the German Tradition*, Oxford University Press, 2010, p. 371.

۳. برای مثال، اندرو بوئی نیز همین نقد را بر برداشت گادامر از هرمنوتیک شلایرماخر وارد کرده است:
Andrew Bowie, "The philosophical significance of Schleiermacher's hermeneutics", in *The Cambridge Companion to Friedrich Schleiermacher*, Edited by Jacqueline Marina, Cambridge University Press, 2005, p. 75.

پرمدعاتر و نوادگان آن هستند، بلکه به لحاظ فلسفی نیز بر آن‌ها برتری دارد، و دارای جذابیت درونی عظیمی است.[1]

اندرو بوئی نیز معتقد است «اگر کسی متن‌های هرمنوتیک شلایرماخر را در بافت خودشان مطالعه کند، تصویری بسیار متفاوت از آثار او پدیدار می‌شود، که چیزهای فراوانی برای مباحث معاصر خواهد داشت»،[2] و از جمله او به پاسخ‌هایی اشاره می‌کند که هرمنوتیک شلایرماخر می‌تواند برای مسائل جاری در ساختارگرایی، قصدگرایی، پراگماتیسم و فلسفهٔ تحلیلی فراهم آورد.

کتاب حاضر شامل مهم‌ترین متن‌هایی است که به قلم خودِ شلایرماخر دربارهٔ هرمنوتیک نوشته شده‌اند، و امید می‌رود گامی در جهت آشنایی فارسی‌زبانان با اندیشه‌های هرمنوتیکی او و رفع شبهات و تفاسیر اشتباهی باشد که تا کنون دربارهٔ آن وجود داشته است.

دربارهٔ نسخه‌ها

ترجمهٔ فارسی‌ای که اینک در برابر خوانندهٔ محترم قرار دارد در ابتدا بنا بود بر مبنای یک کتاب انگلیسی با عنوان **هرمنوتیک و نقد و نوشته‌های دیگر**[3] انجام بگیرد، که اندرو بوئی مترجم آن است و انتشارات دانشگاه کیمبریج آن را در سال ۱۹۹۸ منتشر کرده است. چنان‌که از این عنوان برمی‌آید، کتاب شامل بخش‌های «هرمنوتیک»، «نقد» و «نوشته‌های دیگر» است. مبنای این ترجمهٔ انگلیسی چندین اثر متفاوت بوده است و اندرو بوئی به صلاحدید خود، که البته فردی به‌غایت صاحب‌نظر در این عرصه است، چیزهایی را در متن انگلیسی آورده و چیزهایی را حذف کرده است. علت این گزینشگریِ مترجم انگلیسی بیش از هر چیز این است که اولاً شلایرماخر خودش هرگز کتابی با عنوان «هرمنوتیک» در زمان حیاتش منتشر نکرد (هرچند

1. Forster, *After Herder*, p. 362.

2. Bowie, "The philosophical significance of Schleiermacher's hermeneutics", p. 76.

3. *Hermeneutics and Criticism and Other Writings*, translated and edited by Andrew Bowie, Cambridge University Press, 1998.

ظاهراً چنین قصدی داشته) و در عوض طی سال‌های ۱۸۰۵ تا ۱۸۳۳ به‌دفعات، اما نه به صورت پیوسته، درسگفتارهایی دربارهٔ هرمنوتیک ارائه کرد؛ ثانیاً، و در نتیجه، این‌که یادداشت‌های مختلفی که خود او برای این درسگفتارها تهیه کرده بود یا حاضران در کلاس‌هایش از سخنان او برداشته بودند طی سالیانِ پس از مرگش و تا اواخر قرن بیستم به صورت‌های متفاوت تحت عنوان «هرمنوتیک شلایرماخر» منتشر شدند. در نتیجه، هر گونه ارائهٔ «هرمنوتیک شلایرماخر» در یک کتاب به‌ناگزیر دچار مسئلهٔ گزینش بین متونِ متنوعِ موجود و حذف یا حفظ برخی از آن‌ها بوده است، چنان‌که این امر در ترجمهٔ انگلیسی بوئی نیز مشاهده می‌شود.

در سالیانِ پس از مرگ شلایرماخر، نسخه‌های دست‌نویس موجود از هرمنوتیک او، یعنی یادداشت‌برداری‌های دانشجویان در کلاس‌ها و درسنامه‌هایی که خود او نوشته بود، در شماری از دانشگاه‌ها و موزه‌های علمی اروپایی پراکنده بوده‌اند و هنوز هم هستند. اما در این مدت، سه کتاب بر مبنای همین دست‌نوشته‌های پراکنده از هرمنوتیک او تولید شده است. نخستین کتاب، در **مجموعهٔ آثار شلایرماخر** در سال ۱۸۳۸ و با تصحیح فریدریش لوکه[1] (۱۷۹۱-۱۸۵۵) منتشر شد، با عنوان کامل **مجموعه آثار. بخش اول، دربارهٔ الهیات. جلد هفتم، هرمنوتیک و نقد با نگاه ویژه به عهد جدید**[2]. این کتاب تصور رایج از هرمنوتیک شلایرماخر را در قرن نوزدهم و نیمهٔ نخست قرن بیستم شکل داد. در سال ۱۹۵۹، هاینتس کیمرله (۱۹۳۰-۲۰۱۶) تصحیح دیگری از هرمنوتیک شلایرماخر ارائه کرد، با عنوان **هرمنوتیک: تصحیحی جدید مطابق دست‌نوشته‌ها**، که آکادمی علوم هایدلبرگ آن را منتشر ساخت.[3] چند سال بعد در ۱۹۷۷، جک فورستمن و جیمز دوک همین اثر را به انگلیسی ترجمه کردند؛[4] تا پیش از این ترجمه منبع دست‌اولی برای هرمنوتیک شلایرماخر در زبان انگلیسی وجود

1. Friedrich Lücke

2. *Sämmtliche Werke. Erste Abtheilung, Zur Theologie. Siebenter Band, Hermeneutik und Kritik mit besonderer Beziehung auf das Neue Testament*, Berlin: G. Reimer, 1838.

3. *Hermeneutik. Nach den Handschriften neu herausgegeben und eingeleitet von Heinz Kimmerle*, Heidelberger Akademie der Wissenschaften, 1959.

4. *Hermeneutics: The Handwritten Manuscripts*, translated by Jack Forstman and James Duke, Scholars Press, 1977.

نداشته است. در نهایت، سومین تصحیح را مانفرد فرانک در ۱۹۷۲ منتشر کرد، با عنوان **هرمنوتیک و نقد، به پیوست متنی از شلایرماخر دربارهٔ فلسفهٔ زبان.**[1] این کتاب بر مبنای آخرین یافته‌های مصححان و پژوهشگران شلایرماخر تا آن زمان تهیه شده بود و ترجمهٔ انگلیسی اندرو بوئی (۱۹۹۸) نیز تقریباً منطبق بر همین کتاب است، هرچند او حتی در همین کتاب نیز دست به کاهش و افزایش مطالب زده است.

اما در کنار این گردآوری‌های پراکنده و تلاش‌های انفرادی، از سال ۱۹۸۰ به بعد، طی همکاری چند مرکز تحقیقاتی در آلمان، گروهی از پژوهشگران دست به کار «تصحیح کامل انتقادی»[2] مجموعهٔ آثار شلایرماخر شدند که از سوی انتشارات دی‌گرویتر به مرور زمان انتشار یافته و هنوز هم تمام جلدهای آن به مرحلهٔ انتشار نرسیده است. این تصحیح انتقادی شامل پنج بخش است، «نوشته‌ها»، «درسگفتارها»، «وعظ‌ها»، «ترجمه‌ها»، و «مکاتبات»، و هر بخش شامل چندین جلد،[3] که مطالب مربوط به هرمنوتیک در بخش دوم («درسگفتارها») جای گرفته و در جلد چهارم این بخش با عنوان «درسگفتارهای هرمنوتیک و نقد» توسط ولفگانگ فیرموند[4] و با همکاری هرمان پاچ[5] در سال ۲۰۱۲ تصحیح و منتشر شده است. این مجلد، که بالغ بر ۱۲۰۰ صفحه است، گردآوری دقیق و اکنون استانداردی است از همهٔ آنچه از درسگفتارهای شلایرماخر دربارهٔ هرمنوتیک و نقد طی سال‌های ۱۸۰۵ تا ۱۸۳۳، در مراکز علمی و دانشگاهی مختلف باقی مانده بوده است (البته با حذف مواد تکراری و غیرقابل استفاده). در نتیجه، دیگر آن پراکندگی و گزینشگری موجود در سایر تصحیح‌هایی که پیش‌تر ذکر شدند در این مجلد به چشم نمی‌خورد.

1. *Hermeneutik und Kritik: mit einem Anhang sprachphilosophischer Texte Schleiermachers*, Herausgegeben und eingeleitet von Manfred Frank, Suhrkamp, 1972.

2. *Kritische Gesamtausgabe*

۳. تا کنون (سال ۲۰۲۱) مجموعاً ۵۸ جلد از این مجموعه منتشر شده است، و به جز بخش اول و سوم (هر کدام ۱۴ جلد) باقی بخش‌ها هنوز به پایان نرسیده‌اند. از جمله ترجمه‌های شلایرماخر از افلاطون (از یونانی به آلمانی) نیز هنوز به طور کامل در این مجموعه منتشر نشده است.

4. Wolfgang Virmond 5. Hermann Patsch

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، اندرو بوئی ترجمهٔ انگلیسی خود را در سال ۱۹۹۸ و عمدتاً بر مبنای تصحیح مانفرد فرانک در سال ۱۹۷۲ صورت داده بود، که در نتیجه پیش از انتشار مجلد **هرمنوتیک و نقد** در مجموعهٔ «تصحیح کامل انتقادی» یادشده در سال ۲۰۱۲ بوده است. خوشبختانه دسترسی به تصحیح انتقادی برای مترجم فارسی اندکی پس از شروع به کار ترجمه میسر شد و پس از مقایسهٔ آنچه در ترجمهٔ انگلیسی اندرو بوئی آمده بود با آنچه در این «تصحیح کامل انتقادی» آمده است، تفاوت‌هایی آشکار شد که سرانجام مترجم را به این نتیجه رساند که بهتر است همین تصحیح انتقادی را مبنای کار خویش قرار دهد که قابل اعتمادترین گزارش از درسگفتارها و نوشته‌های شلایرماخر دربارهٔ هرمنوتیک است و از ترجمهٔ انگلیسی در کنار آن و در صورت همخوانی با تصحیح انتقادی بهره ببرد. تفاوت عمده‌ای که بین این‌ها وجود دارد، و بین سایر تصحیح‌ها با «تصحیح کامل انتقادی»، این است که تصحیح‌های سابق آمیزه‌ای است نسبتاً دلبخواهی از دست‌نوشته‌های خودِ شلایرماخر برای درسگفتارها و یادداشت‌های دانشجویان در کلاس‌ها، بدون این‌که لزوماً تفکیکی بین این‌ها صورت بگیرد، و سپس حذف برخی از بخش‌هایی که به زعم مصحح ارزش انتشار نداشته‌اند یا نقل‌به‌مضمونِ بخش‌هایی دیگر (چنان‌که بوئی و فرانک بخش‌های مربوط به عهد جدید را عمدتاً حذف یا کوتاه کرده‌اند، با این هدف که متنی فلسفی‌تر و نه الهیاتی فراهم آورند). اما در «تصحیح کامل انتقادی» بین دست‌نوشته‌های باقیمانده از خود شلایرماخر و یادداشت‌های دانشجویان کاملاً تفکیک صورت گرفته است، و در ترجمهٔ فارسی نیز ما صرفاً دست‌نوشته‌های خود او را ترجمه کرده‌ایم، بدون یادداشت‌های کلاسی دانشجویان.

«هرمنوتیک، نقد، و نوشته‌های دیگر»، با ترجمهٔ انگلیسی اندرو بوئی، مشتمل بر یک مقدمهٔ دانشورانهٔ بسیار مفید به قلم بوئی است، که به فهم هرمنوتیک شلایرماخر کمک شایانی می‌کند و به همین سبب در ترجمهٔ فارسی این مقدمه را آورده‌ایم. به جز این، او یک بخش در انتهای کتاب آورده است، با عنوان «شاکله‌سازی و زبان»، که در حقیقت بخشی از هرمنوتیک شلایرماخر نیست، بلکه بریده‌ای از «درسگفتارهای دیالکتیک» اوست، که در تصحیح مانفرد فرانک

(۱۹۷۲) نیز آمده است. دانستن اندیشه‌های شلایرماخر دربارهٔ زبان که در این قطعه از «دیالکتیک» او به صورت صریح بیان شده، به درک وجه فلسفی حاضر در هرمنوتیک او بسیار یاری می‌رساند ــ خود شلایرماخر نیز هرمنوتیک و دیالکتیک را همواره دو رشتهٔ وابسته به هم می‌دانست. این بخش بر مبنای ترجمهٔ انگلیسی بوئی در ترجمهٔ فارسی آمده است (به جز چند تغییر کوچک که بر مبنای متن آلمانی صورت گرفته است، اما تطبیق کامل این متن با تصحیح انتقادی امکان‌پذیر نبود، چون بوئی از تصحیح مانفرد فرانک استفاده کرده است که در دسترس مترجم فارسی نبود). به جز این مقدمه و مؤخره، کتابی که اندرو بوئی تنظیم کرده سه بخش اصلی دارد: «هرمنوتیک» (بر مبنای دست‌نوشتهٔ سال ۱۸۱۹ و درسگفتارهای سال ۱۸۲۶ به بعد)، «نقد» (بر مبنای درسگفتار سال ۱۸۳۲)، «هرمنوتیک عام» (بر مبنای دست‌نوشتهٔ سال ۱۸۰۹). بخش «هرمنوتیک عام»، درسگفتار ۱۸۰۹–۱۸۱۰، در ترجمهٔ بوئی و «تصحیح کامل انتقادی» تقریباً با یکدیگر همخوانی کامل دارند، که در ترجمهٔ فارسی نیز آمده است. اما در «درسگفتار ۱۸۱۹»، بوئی بر مبنای تلفیقی از نوشته‌های خود شلایرماخر و یادداشت‌های دانشجویان متن را تنظیم کرده است، به پیروی از مانفرد فرانک، که در این‌جا مترجم فارسی مبنای کار خویش را «تصحیح کامل انتقادی» قرار داده است، که صرفاً شامل نوشته‌های خود شلایرماخر می‌شود، و بنابراین اختلافات زیادی با ترجمهٔ انگلیسی در این بخش مشاهده می‌شود. همچنین بخش قابل توجهی از کتاب بوئی به بخش «نقد» اختصاص یافته است، که در ترجمهٔ فارسی این بخش نیامده است، چون آنچه بوئی در کتاب آورده صرفاً یادداشت دانشجویان از کلاس‌های شلایرماخر است و خود شلایرماخر فقط ۶–۷ صفحه یادداشت‌های تیتروار در مورد نقد از خود به جای گذاشته، که گویی برای یادآوری مطالب در هنگام ارائهٔ درس در کلاس بوده است، نه یک متن کامل. به علاوه، بخش «نقد» از سال ۱۸۲۶ به بعد به درسگفتارهای شلایرماخر اضافه می‌شود، و از ابتدا جزئی از طرح او برای ارائهٔ هرمنوتیک نبوده است. افزون بر این، چنان‌که مصححان گفته‌اند، هنوز مشخص نیست ایده‌های شلایرماخر دربارهٔ نقد در این درسگفتارها چقدر اصیل و از آنِ خود او هستند و چقدر وام‌گرفته از دیگران.

«تصحیح کامل انتقادی: درسگفتارهای هرمنوتیک و نقد»، به تصحیح ولفگانگ فیرموند با همکاری هرمان پاچ، حاوی تمام دست‌نوشته‌های باقیمانده از شلایرماخر برای درسگفتارهای هرمنوتیک (و نقد) اوست و همچنین یادداشت‌های حاضران در کلاس‌های او را در بر می‌گیرد. درسگفتارها از سال ۱۸۰۵ (در هاله) تا ۱۸۳۳ (در برلین) همراه با گسستگی‌های چندساله ارائه شده‌اند. یادداشت‌های خود شلایرماخر برای این درسگفتارها شامل سه بخش اصلی است: «هرمنوتیک، پیش‌نویس اول» (۱۸۰۵)،[۱] «هرمنوتیک عام» (۱۸۰۹-۱۸۱۰)، و «هرمنوتیک» (۱۸۱۹). به جز این سه دست‌نوشته، شلایرماخر روی متن ۱۸۱۹ در سال‌های بعدی حاشیه‌هایی نوشته است که این حاشیه‌ها نیز در تصحیح انتقادی آمده‌اند و مربوط به سال‌های ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۲ هستند. پاره‌نوشته‌های شلایرماخر دربارهٔ «نقد» از سال ۱۸۲۶ نیز در تصحیح کامل انتقادی آمده است، که کمتر از ۱۰ صفحه و فاقد ساختار منسجم است. اما یادداشت‌های حاضران در کلاس‌های او مربوط به بعد از ۱۸۱۹ است و از قبل از این تاریخ چنین یادداشت‌هایی وجود ندارد. از این مجموعه چهار یادداشت در «تصحیح کامل انتقادی» آمده است، که به‌ترتیب نوشته‌های این دانشجویان در درسگفتارهای سال‌های مورد اشاره هستند: لودویش یوناس[۲] (۱۸۱۹)، کارل رودلف هاگنباخ[۳] (۱۸۲۲)، یولیوس براونه[۴] (۱۸۲۶)، و فردینانت کالو[۵] (۱۸۳۲) ــ در دو یادداشت اخیر بخش نقد وجود دارد و آنچه در ترجمهٔ انگلیسی تحت عنوان بخش «نقد» آمده است، برگرفته از همین یادداشت‌های دانشجویان است. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، این یادداشت‌های دانشجویی نیز در متن فارسی نیامده‌اند، و فقط

۱. درسنامهٔ ۱۸۰۵ به طور کامل حفظ نشده است، و سه نسخه دست‌نویس متفاوت و ناکامل از آن باقی مانده که هر سه در «تصحیح کامل انتقادی» آمده است، و به گفتهٔ مصححان، اگر این‌ها در کنار هم دیده شوند، می‌توانند تصویری نسبتاً کامل از این درسنامه به دست دهند. با این حال، این متن‌ها عمدتاً انسجام کافی ندارند. در ترجمهٔ فارسی، این سه دست‌نوشته را نیاورده‌ایم، اولاً، به دلیل همین عدم انسجام، و ثانیاً، به این دلیل که بیشتر برای بررسی تاریخ شکل‌گیریِ ایدهٔ هرمنوتیک نزد شلایرماخر مفید است، تا درک هرمنوتیک او به صورت تکامل‌یافته‌اش که در درسگفتارهای ۱۸۰۹ و ۱۸۱۹ مشاهده می‌شود.

2. Ludwig Jonas (1797-1859)
3. Karl Rudolf Hagenbach (1801-1874)
4. Julius Braune (1805-1871)
5. Ferdinand Calow (1814-1872)

متونی که به قلم خودِ شلایرماخر بوده است در این‌جا به فارسی ترجمه شده‌اند.

بنا بر آنچه گفته شد، در ترجمهٔ فارسی، ما یادداشت‌های دانشجویان، دست‌نوشته‌های مربوط به «نقد» (۱۸۲۶)، و همچنین دست‌نوشته‌های مربوط به درسگفتار ۱۸۰۵ را نیاورده‌ایم. در مقابل، دست‌نوشته‌های ۱۸۰۹–۱۸۱۰ و ۱۸۱۹ را همراه با یادداشت‌های سال‌های بعد بر روی دست‌نوشتهٔ ۱۸۱۹ به طور کامل ترجمه کرده‌ایم. این سه دست‌نوشته تصویر منقّح و اصیلِ اندیشهٔ شلایرماخر دربارهٔ هرمنوتیک را به صورتی تکامل‌یافته ارائه می‌کنند.

مروری تاریخی و کوتاه بر درسگفتارهای هرمنوتیک

بر مبنای نامه‌های شلایرماخر، می‌دانیم که او همواره قصد داشته کتابی درسی دربارهٔ هرمنوتیک منتشر کند (به ادامهٔ مطلب نگاه کنید). شکل نگارش متن‌های ۱۸۰۹ و ۱۸۱۹ نیز گویای همین است که او قصد داشته این متن‌ها نهایتاً به کتاب تبدیل شوند، چون ساختار آن‌ها بسیار شبیه به ساختار مهم‌ترین کتاب منتشرشدهٔ او یعنی **ایمان مسیحی**[1] است، که در آن گزاره‌هایی همراه با شماره‌گذاری و سپس بندهایی در شرح آن گزاره‌ها می‌آید (نظمی که شاید او به تأسی از اسپینوزا، فیلسوف محبوبش، در کتاب **اخلاق** در پیش گرفته است). به علاوه، تطبیق دست‌نوشته‌های خود شلایرماخر در ۱۸۱۹ با آنچه لودویش یوناس در همین سال از کلاس‌های او یادداشت کرده نشان می‌دهد که روند بحث او در کلاس با آنچه در دست‌نوشته‌ها وجود دارد بسیار متفاوت است، و بنابراین می‌شود نتیجه گرفت که دست‌نوشته‌های او نه با هدف تدریس در کلاس بلکه با هدف تنظیم یک کتاب نوشته شده بوده‌اند. ولی با این حال او هیچ وقت موفق به این کار نشد. شاید آخرین تلاش‌های او برای تنظیم یک متن مکتوب مقاله‌ای دربارهٔ هرمنوتیک باشد که آن را در قالب دو سخنرانی (یکی در ۱۳ اوت ۱۸۲۹ و یکی در ۲۲ اکتبر ۱۸۲۹) برای آکادمی علوم برلین ارائه کرد، که البته حتی این دو نیز پس از مرگ او منتشر شدند. این

1. *Der christliche Glaube*

دو سخنرانی در «تصحیح کامل انتقادی»، بخش اول، جلد یازدهم، صفحات ۵۹۹-۶۴۱ چاپ شده است، با عنوان «دربارهٔ مفهوم هرمنوتیک، بخش اول و دوم»[۱].

وقتی شلایرماخر، در اولین نیمسال تدریسش در دانشگاه هاله در سال تحصیلی ۱۸۰۴-۱۸۰۵، بنا می‌شود درسی دربارهٔ تفسیر یا هرمنوتیک متون مقدس[۲] ارائه کند، ظاهراً به سبب این‌که اطلاعات زیادی در این باره ندارد با دوست خود، یواخیم کریستیان گاس[۳]، رایزنی می‌کند و برای او چنین می‌نویسد: «به من بگو با توجه به علاقه‌ات به ادبیات، که مسلماً از من خیلی بیشتر است، دربارهٔ هرمنوتیک چه می‌دانی.»[۴] در ادامهٔ این مکاتبات، در نهایت گاس به شلایرماخر پیشنهاد می‌دهد که خودش دست به کار ارائهٔ هرمنوتیک شود، چون این رشته وضعیت بسامانی ندارد:

> هرمنوتیک متون مقدس [...] مدت‌هاست که از رشته‌های الهیاتی کنار گذاشته شده و مثل بسیاری چیزهای دیگر به شیوه‌ای غیرقابل درک گرفتار سخنان بی‌حاصل کشیشان شده است. [...] با این حال، باید اصول هرمنوتیکی استوار شوند و این موضوع باید در مسیر درست خودش قرار بگیرد اگر بناست چیز معناداری از آن بیرون بیاید. چون تو دربارهٔ این موضوع جدّی هستی، احتمالاً باید خودت یک جور هرمنوتیک ارائه کنی، حداقل یک طرح اولیه، و چه کسی بیشتر از تو از درون خویش چنین خواسته‌ای دارد، دوست عزیز من. این لطف را در حق ما بکن. چیز آماده‌ای وجود ندارد، چون تا جایی که من می‌دانم، این رشته هنوز در همان نقطه‌ای است که ارنستی[۵] و زملر[۶] آن را رها کرده‌اند. (به نقل از: p. XX)

اندکی بعد، شلایرماخر در پاسخ به این نامهٔ گاس می‌نویسد:

> ... بعید است [هرمنوتیک ارنستی] جواب دهد، نظم آن به نظر من بسیار غریب

1. Über den Begriff der Hermeneutik

2. Hermeneutica sacra 3. Joachim Christian Gaß

۴. به نقل از: *Kritische Gesamtausgabe*, Abt 2, B 4, p. XX. نقل‌قول‌های بعدی همگی از همین منبع، یعنی مقدمهٔ ولفگانگ فیرموند بر مجلد درسگفتارهای هرمنوتیک و نقد، از «تصحیح کامل انتقادی» هستند، و در آن‌ها فقط شماره صفحه ذکر می‌شوند، مگر نام منبعی دیگر در ارجاعات ذکر شده باشد.

5. Ernesti 6. Semler

> می‌آید و شاید حق با توست که باید خودم در این‌جا یک راهنما تدارک ببینم. اما این خیلی به‌تدریج رخ خواهد داد، اگر قرار است چیز درستی از آب درآید: همهٔ اصول نقد برتر، کل هنر فهمیدن، کل هنر بازسازی تحلیلی باید در آن جای داده شود. به هر حال، تصمیمم را گرفته‌ام که ظرف شش ماه آینده کار را شروع کنم، که البته بسیار ناقص خواهد بود. بعید است بتوانم یکباره به کل این نظام برسم ... (به نقل از: p.xx)

در نهایت شلایرماخر این درس را از ماه مه تا سپتامبر ۱۸۰۵ در دانشگاه هاله ارائه می‌دهد، هرچند خود از نتیجهٔ آن راضی نیست و آن را «ناکامل» و نیازمند افزودن مثال‌های بیشتر می‌داند و معتقد است شرح گرامری یک شرح یک‌طرفه است. او بنا بود چند نیمسال دیگر نیز این درس را ارئه دهد، اما در ۱۸۰۶ دانشگاه هاله پس از حملهٔ ناپلئون تعطیل می‌شود. چنان‌که گفتیم، متن یادداشت‌های او برای این درس به صورتی نسبتاً پراکنده در «تصحیح کامل انتقادی» با عنوان «درسگفتار هاله در ترم تابستان ۱۸۰۵» آمده است. باید توجه داشت که این یادداشت‌ها تا پیش از انتشار تصحیح انتقادی در دسترس نبوده‌اند و برای همین هیچ کس هرمنوتیک شلایرماخر را از روی این یادداشت‌ها نمی‌شناسد، و بنابراین این متن‌ها نقشی نیز در شکل‌گیری هرمنوتیک مدرن نداشته‌اند. اما برای کسانی که علاقه‌مند به ریشه‌یابی و تعیین سیر تاریخی اندیشهٔ شلایرماخر دربارهٔ هرمنوتیک باشند، این یادداشت‌ها می‌توانند بسیار ارزشمند باشند.

پس از تعطیلی دانشگاه هاله، شلایرماخر روانهٔ برلین می‌شود و در دانشگاهِ در حال تأسیسِ برلین به مقام استادی می‌رسد و از جمله در زمستان ۱۸۰۹–۱۸۱۰ درسی را با عنوان «اصول عام هنر شرح»[1] ارائه می‌کند. دست‌نوشته‌های شلایرماخر برای این درس، با عنوان «هرمنوتیک عام»، به صورت مناسبی باقی مانده است. البته خود شلایرماخر آن را گم کرده بوده، ولی رونوشتی از آن توسط آگوست توئیستن[2] در ۱۸۱۱ تهیه شده که کاملاً مرتب و دقیق نوشته شده و شامل بخش‌های «مقدمه»،

1. allgemeinen Grundsätze der Auslegungskunst 2. August Twesten

«وجه گرامری تفسیر»، «وجه فنی تفسیر»، و «نتیجه‌گیری» است، یعنی تقریباً به شکل یک کتاب آمادهٔ چاپ. شیوهٔ نگارش آن نیز به رویهٔ مألوف شلایرماخر کاملاً شبیه است، یعنی همانند کتاب **ایمان مسیحی** (۱۸۲۱)، که شلایرماخر خودش آن را در زمان حیاتش منتشر کرد، پاراگراف‌ها شماره‌بندی شده‌اند و هر شماره یک اصل یا توضیح یک اصل را نشان می‌دهد.

او در ترم زمستان ۱۸۱۰–۱۸۱۱ و ترم تابستان ۱۸۱۴ نیز مجدداً درسگفتار هرمنوتیک را برگزار می‌کند، که از دو درس اخیر یادداشتی برجا نمانده است. تفاوت درسگفتار ترم تابستان ۱۸۱۴ با درسگفتارهای قبلی در این است که در این سال او تصمیم می‌گیرد آن را به دو بخش تقسیم کند، یک بخش «اصول عام هنر شرح» است که آن را در دانشکدهٔ فلسفه درس می‌دهد، و بخش دوم «هرمنوتیک عهد جدید» است که در ادامهٔ بخش اول است ولی در دانشکدهٔ الهیات تدریس می‌شود. این آزمون تجربی گویی تلاشی است برای محقق ساختنِ ایدهٔ تفاوتِ میان هرمنوتیک عام و هرمنوتیک‌های خاص.

اما در درسگفتار ترم تابستان ۱۸۱۹، شلایرماخر تفکیک هرمنوتیک عام و خاص را به یک معنا کنار می‌گذارد و صرفاً از کاربرد اصول هرمنوتیک عام در مورد عهد جدید بحث می‌کند و این رویه را در درسگفتارهای بعدی نیز ادامه می‌دهد. در درسگفتار سال ۱۸۱۹ شلایرماخر که متن درسگفتار سال ۱۸۰۹ خود را گم کرده است، شروع به نوشتن متنی دیگر می‌کند. اما همان‌طور که مصحح آلمانی ذکر کرده، این متن ربط چندانی به آنچه او در کلاس تدریس کرده ندارد، چون یادداشت‌های یوناس از این کلاس با متنی که به قلم خود شلایرماخر از این سال برجای مانده هماهنگی ندارد، و گویا متن بیشتر با هدف انتشار در قالب کتاب تهیه شده است.

در ترم زمستان ۱۸۲۶–۱۸۲۷ تغییری در درسگفتارهای شلایرماخر ایجاد می‌شود و از این سال به بعد او «نقد» را نیز در کنار هرمنوتیک تدریس می‌کند، به طوری که عنوان درس به «هرمنوتیک و نقد» یا «اصول هنر شرح و نقد» تغییر می‌یابد.

آخرین درسگفتار شلایرماخر در ترم زمستان ۱۸۳۲–۱۸۳۳ است. کلاس با ۱۱۹ دانشجو برگزار می‌شود و عنوان درس «اصول عام هرمنوتیک و نقد و کاربرد آن‌ها

در عهد جدید»[1] است. از دید همعصران او این درسگفتار یک روایت کمال‌یافته از اندیشهٔ وی دربارهٔ هرمنوتیک بود و برای همین وقتی پس از مرگ شلایرماخر بنا می‌شود **مجموعه آثار** او را منتشر کنند، فریدریش لوکه (۱۷۹۱-۱۸۵۵)، به عنوان ویراستار بخش هرمنوتیک در **مجموعه آثار**، تصمیم می‌گیرد در این بخش یادداشت‌های یکی از دانشجویان، یعنی فردینانت کالو[2]، را که از کلاس همین سال برداشته شده قرار دهد، البته نه به صورتی که دانشجو آن را یادداشت‌برداری کرده بود، بلکه با عبارات‌گردانی و نوعی گزارش محتوایی. آنچه در قرن نوزدهم از هرمنوتیک شلایرماخر باقی ماند و دست به دست شد، همین یادداشت‌های کالو است که در ۱۸۳۳ برداشته شده و لوکه آن‌ها را بازنویسی کرده و در نخستین **مجموعهٔ آثار شلایرماخر**[3] در سال ۱۸۳۸ منتشر شده است (کل این **مجموعه آثار** طی چند دهه به انتشار رسید از ۱۸۳۵ تا ۱۸۶۲).

دربارهٔ «نقد»

با این‌که در نخستین **مجموعهٔ آثار** شلایرماخر، لوکه به طور مبسوط بخش «نقد» را از روی یادداشت‌های کالو بازنویسی و منتشر می‌کند، ولی از همان زمان و تا امروز این بخش چندان دیده نشده است، علت چنان‌که ولفگانگ فیرموند می‌گوید (p. xxx) احتمالاً در این است که اولاً منظور از نقد در این‌جا نه نقد فلسفی، بلکه صرفاً نقد فیلولوژیک یا زبان‌شناسانه است، و گفته‌های شلایرماخر در این باره بیشتر معطوف به این است که دستورالعملی برای تهیهٔ تصحیحی انتقادی از یک اثر کلاسیک (دینی یا غیردینی) ارائه دهد؛ خود شلایرماخر نیز نقد را چنین تعریف می‌کند: «داوری درست در مورد اصالت نوشتارها و پاره‌نوشته‌ها و ثابت کردنِ آن بر مبنای شواهد و داده‌های کافی.» ثانیاً این‌که سخن او بین نقد متون مقدس و نقد آثار کلاسیک غیردینی در نوسان است و بنابراین مخاطبان آن هم متألهان هستند و هم

1. Die allgemeinen Grundsätze der Hermeneutik und Kritik und deren Anwendung auf das N.T.
2. Ferdinand Calow
3. *Friedrich Schleiermacher's sämmtliche Werke*, Berlin: G. Reimer, 1835-62.

متخصصان ادبیات کلاسیک (در این‌جا به‌ویژه آثار فلسفی مد نظر است)، که در نتیجه به لحاظ رشته‌ای این بخش پایگاهی لغزنده بین این دو حوزه پیدا می‌کند. اما در کنار این‌ها، همان‌طور که مجدداً فیرموند اشاره می‌کند، تعیین این‌که آیا ایده‌های شلایرماخر دربارهٔ نقد متنی متعلق به خودش بوده یا آن‌ها را از افراد دیگری گرفته که در آن زمان درگیر این کار بوده‌اند، باید با پژوهش‌های آتی تعیین شود (p. XXXIV-V).

باید توجه داشت که در سال‌های ابتدایی قرن نوزدهم در آلمان، و البته در سایر نقاط اروپا، سنتی بسیار پربار و دقیق برای بازآفرینی و تصحیح آثار کلاسیک شکل گرفته بود، و شلایرماخر نیز به عنوان مصحح در این سنت دخیل بود. از جمله تصحیح‌های معروفی که در این دوره صورت می‌گیرد تصحیح امانوئل بکر از مجموعه آثار ارسطو است که در ۱۸۳۱ منتشر می‌شود، تصحیحی بسیار دقیق که هنوز در ارجاع به آثار ارسطو به زبان یونانی از آن استفاده می‌شود و شمارهٔ صفحاتش به عنوان شماره‌گذاری استاندارد صفحات آثار ارسطو مورد استفاده قرار می‌گیرد. شلایرماخر نیز خود برای مثال در تصحیح آثار افلاطون با لودویک فریدریش هایندورف[1]، مصحح **گزیدهٔ محاوره‌های افلاطون**[2]، همکاری مستقیم داشته است (این گزیدهٔ آثار افلاطون از ۱۸۰۲ تا ۱۸۱۰ منتشر شدند). ترجمهٔ شلایرماخر از آثار افلاطون به آلمانی نیز عمدتاً بر مبنای همین تصحیح صورت گرفته است.[3] تبحّر شلایرماخر در این زمینه را شاید بتوان در این‌جا دید که در ۱۸۱۶–۱۸۱۸، وقتی امانوئل بکر تصحیح انتقادی مجموعه آثار افلاطون را منتشر می‌کند، با عنوان **محاوره‌های افلاطون، لاتین و یونانی**[4]، علاوه بر این‌که آن را به «فریدریش شلایرماخر احیاگرِ افلاطون»[5] تقدیم می‌کند، در تنظیم تقدم و تأخر محاوره‌ها و تعیین آثار اصیل و غیراصیل افلاطون نیز از الگوی شلایرماخر تبعیت می‌کند (p. XXXIII).[6] او

1. Ludwig Friedrich Heindorf 2. *Platonis dialogi selecti*

۳. او ترجمهٔ افلاطون را در همکاری با و به تشویقِ فریدریش شلگل آغاز کرد، و البته آن را به‌تنهایی به پایان رساند. انتشار این ترجمه‌ها بین سال‌های ۱۸۰۴ تا ۱۸۲۸ اتفاق افتاد.

4. *Platonis Dialogi graece et latine* 5. Friderico Schleiermachero Platonis restitutori

۶. در واقع شلایرماخر بود که نخستین بار به ترتیبِ تاریخی آثار افلاطون توجهی ویژه نشان داد و تلاش کرد دوره‌های مختلف فکری افلاطون را از هم تمییز دهد؛ ایدهٔ او برای این دوره‌بندی مرتبط با بحثی است که در ←

همچنین «نامه‌های پولس» در عهد جدید را تصحیح کرد، ولی این تصحیح هرگز منتشر نشد. همهٔ این‌ها به‌خوبی نشان می‌دهد که شلایرماخر تا چه حد به صورت عملی درگیر کار تصحیح (نقد) متون بوده و البته در این کار تنها نیز نبوده است.

با این حال، همان‌طور که گفته شد، بحث «نقد» از سال ۱۸۲۶ به بعد وارد درسگفتارهای شلایرماخر می‌شود، یعنی در مقایسه با هرمنوتیک بسیار متأخر است، و خودِ او نیز متن مستقلی در این باره ننوشته است، حتی در قالب درسنامه، چنان‌که برای هرمنوتیک نوشته است. در مورد نوشته‌های باقیمانده از شلایرماخر دربارهٔ «نقد»، لوکه که گردآورندهٔ **مجموعه آثار** او پس از مرگش است می‌گوید: «متأسفانه تنها ۶ یا ۷ صفحه دربارهٔ نقد باقی مانده است که آن هم متعلق به زمان‌های متفاوت است، که شروع‌های یکسانی دارند و گاهی نکته یا جمله‌ای کوتاه هستند که با بی‌دقتی و سرسری نوشته شده‌اند» (p. XL). تنها متن کاملی که از سخنان شلایرماخر دربارهٔ «نقد» بر جای مانده یادداشت‌های براونه (۱۸۲۶) و کالو (۱۸۳۲) از گفته‌های شفاهی او در کلاس درس است.

در این کتاب همهٔ پانوشت‌هایی که مشاهده می‌کنید متعلق به مترجم فارسی است، مگر در مواردی که مشخصاً ذکر شده است که یادداشت مربوط به مترجم انگلیسی یا مصحح آلمانی بوده است. پی‌نوشت‌های بخش‌های «مقدمهٔ مترجم انگلیسی» و «شاکله‌سازی و زبان» متعلق به اندرو بوئی، مترجم انگلیسی، هستند. در متن برخی عبارات در درون [ ] آمده‌اند که افزوده‌های مترجم فارسی هستند، موارد دیگری نیز در درون < > آمده‌اند که از آنِ مترجم انگلیسی هستند. املای کلمات آلمانی در زمان شلایرماخر با روزگار کنونی تفاوت‌هایی داشته است، و در تصحیح آلمانی این کلمات با شیوه‌نامه‌های جدید هماهنگ نشده‌اند و به همان شیوهٔ قدیم

کتاب حاضر راجع به «یگانگی» اثر دارد. در نسخهٔ استفانوس (Henricus Stephanus) از آثار افلاطون، منتشرشده در ۱۵۷۸، که شماره‌گذاری استاندارد صفحات آثار افلاطون تا به امروز بر مبنای آن صورت می‌گیرد، بحث ترتیب تاریخی محاوره‌ها مطرح نیست. امروزه نیز این دوره‌بندی آثار افلاطون رایج است، هرچند نه با رویکردی که شلایرماخر داشت.

ضبط شده‌اند. برای مثال، بسیاری از Cها در شیوه‌نامهٔ جدید باید به صورت K یا Z نوشته شوند. در معرفی معادل‌ها ما نیز تغییری در شیوهٔ نگارش نداده‌ایم.

در پایان لازم می‌دانم از همهٔ کسانی که در ترجمهٔ این اثر به بنده یاری رساندند قدردانی کنم. بیش از همه از دوست گرامی‌ام محمدمهدی اردبیلی سپاس‌گزارم، که دبیر مجموعهٔ «متون کلاسیک فلسفه» در نشر نی هستند، و با مطالعهٔ نسخه‌های اولیهٔ ترجمه و ارائهٔ راهنمایی‌های ارزشمند خود موجب شدند اشتباهاتی در کار مرتفع و بهبودهای قابل‌توجهی در آن حاصل شود. از دوست دیگرم، حنیف امین‌بیدختی، بسیار سپاس‌گزارم که مرا در ترجمهٔ بسیاری از عبارات آلمانی یاری کرد و همچنین امکان دسترسی به آثار شلایرماخر را برایم فراهم آورد. همچنین از همهٔ دست‌اندرکاران نشر نی نیز سپاس‌گزارم که امکان انتشار این اثر را فراهم آوردند و در مراحل فنی مختلف بدان یاری رساندند. در آخر لازم است اعلام کنم که بدون تردید مسئولیت همهٔ خطاهایی که ممکن است در این ترجمه راه یافته باشند بر عهدهٔ مترجم است. از خوانندگان محترم سپاس‌گزار خواهم بود اگر این اشتباهات را از طریق پست الکترونیک زیر به بنده تذکر دهند.[1]

محمدابراهیم باسط
بهار ۱۴۰۰

1. Baset84@live.com

مقدمهٔ اندرو بوئی بر ترجمهٔ انگلیسی

هرمنوتیک یا «هنر تفسیر»، که زمانی صرفاً وجهی فرعی از فلسفهٔ اروپایی تلقی می‌شد، در سالیان اخیر در دنیای انگلیسی‌ـزبان به یکی از موضوعات بسیار مورد بحثِ فلسفهٔ معاصر تبدیل شده است. تقریباً هر روایتی از تاریخ هرمنوتیک مدرن به نوعی به نقش الهی‌دان و فیلسوف پروتستان آلمانی، فریدریش دانیل ارنست شلایرماخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴)، در تأسیس آن اذعان دارد. هرچند این اذعان داشتن معمولاً به طرز معناداری دوپهلو است: شمار فراوانی از این روایت‌ها این برداشت از شلایرماخر را بازگو می‌کنند که او نظریه‌پردازی «رمانتیک» است که فکر می‌کند تفسیر نوعی همذات‌انگاری «شهودی» و «همدلانه» با اندیشه‌ها و احساس‌های مؤلف متن است. این اغلب منتهی به بی‌اهمیت دانستن او شده است، چون در این صورت صرفاً بخشی از تاریخ تفسیرِ متنیِ روان‌شناسی‌باورانه[1] به حساب می‌آید که دیگر بر اثر رویکردهای موجود به زبان و معنا در هرمنوتیک اگزیستانسیال[2]، معناشناسی تحلیلی[3]، و ساختارگرایی[4] و پساساختارگرایی[5] از اعتبار افتاده است. اما، همان‌طور که متن‌های ترجمه‌شده در این‌جا اثبات می‌کنند، شلایرماخر در واقع هرگز تفسیر را در قالب همدلانه نمی‌نگریست، بلکه آن را در قالبی می‌نگریست که اکنون به

1. psychologistic textual interpretation
2. existential hermeneutics
3. analytical semantics
4. structuralism
5. post-structuralism

طرز شگفت‌انگیزی با روایت‌های فلسفی معاصر از زبان و معرفت‌شناسی ربط دارد.

البته این واقعیت که کمتر متنی از شلایرماخر [دربارهٔ هرمنوتیک] وجود دارد که نسخهٔ نهایی آن را خودش تأیید کرده باشد، فهم هرمنوتیک او را دشوار می‌سازد: برای مثال، تاریخ نگارش آثار راجع به هرمنوتیک در مجلّد حاضر از ۱۸۰۵ تا ۱۸۳۳ متغیر است، هرچند چارچوب مفهومی اصلی آن قدر که برخی از شارحان گفته‌اند تغییر نمی‌کند.[۱] **هرمنوتیک و نقد**[1] (که پس از مرگ او در ۱۸۳۸ منتشر شد و عمدتاً حاوی آثاری است که از ۱۸۱۹ به بعد نوشته شده‌اند) در بخش الهیاتیِ، و نه فلسفیِ، اولین ویراستِ مجموعه آثار شلایرماخر چاپ شد و مشخصاً به تفسیر عهد جدید مربوط می‌شود. در حالی که هرمنوتیک به‌روشنی نقشی محوری در فلسفهٔ شلایرماخر به مثابهٔ یک کل بازی می‌کند، که او از برخی وجوه آن را مؤکداً از الهیاتش جدا می‌سازد. همچنین او مکرراً تأکید می‌کند که اصول تفسیر برای متون دینی و متون غیردینی نباید هیچ تفاوتی داشته باشد.

از این رو باید به **هرمنوتیک و نقد** هم از حیث رابطه‌اش با سنت‌های قبلیِ تفسیر کتاب‌مقدسی و فیلولوژیک[2] نگریست و هم از حیث رابطه‌اش با چالش‌های فلسفیِ تحمیل‌شده بر نظریه‌های تفسیر از جانب دیدگاه‌های جدید راجع به فرهنگ، تاریخ و زبان که ژان‌ـژاک روسو[3]، یوهان گئورگ هامان، یوهان گوتفرید هردر[4] و دیگران در پایان سدهٔ هجدهم آن‌ها را بسط دادند.[۲] جایگاه خودِ **هرمنوتیک و نقد** کاملاً مبهم است. ایدهٔ به‌ظاهر جدیدِ هرمنوتیکِ عام[5]، که شلایرماخر با آن می‌آغازد، برای مثال، چنان‌که ژان گروندن[6] می‌گوید، ضرورتاً به هیچ وجه جدید نیست: «[الهی‌دانِ اهلِ استراسبورگ، یوهان کنراد دانهاور] در قطعهٔ کمتر شناخته‌شده‌ای متعلق به سال ۱۶۳۰، با نام **ایدهٔ مفسّر خوب**[7]، پیش از این‌ها نوعی هرمنوتیک عام را ذیل عنوانِ صریحِ hermeneutica generalis ارائه کرده بود»؛[۳] از سوی دیگر، اکنون دارد معلوم می‌شود که برخی از فرضیات کلیدی **هرمنوتیک و نقد** به طرز عجیبی به مباحث فلسفی معاصرش مربوط بودند.

1. *Hermeneutics and Criticism* (*HC*)
2. philological
3. Jean-Jacques Rousseau
4. Johann Gottfried Herder
5. universal hermeneutics
6. Jean Grondin
7. *The Idea of the Good Interpreter*

به رغم این مسائل در مورد جایگاه دقیق **هرمنوتیک و نقد**، بی‌گمان اثر شلایرماخر در مورد هرمنوتیک اهمیت زیادی برای طیف وسیعی از رشته‌ها دارد. البته اگر بخواهیم این را بفهمیم باید بدانیم که هرمنوتیک چه ربطی به سایر آثار او، و چه ربطی به بافت‌های فکری آن آثار دارد. بدون این آگاهی به‌سادگی برداشتی نادرست از متونی که در این‌جا ترجمه شده‌اند حاصل می‌شود، متونی که گاهی به نظر می‌آید صرفاً شیوه‌نامه‌هایی برای کار عملیِ تفسیر و برای نقد متنی هستند، و نه متونی واقعاً فلسفی. همچنین واقعیت این است که اهمیت برداشت فلسفی شلایرماخر تنها زمانی واقعاً روشن می‌شود که آن را در ارتباط با نقص‌های روزبه‌روز آشکارترِ برخی از روندهای غالب در تأملات فلسفی قرن بیستم دربارهٔ زبان و شناخت، به‌ویژه در سنت تحلیلی، در نظر بیاوریم.[۴] شاید به نظر آید که این دو چشم‌انداز به مسیرهایی در جهت‌های مخالف اشاره دارند، اما در واقع این‌طور نیست. پاسخ به این‌که چرا این دو چشم‌انداز همسو می‌شوند راهی برای ورود به اندیشهٔ شلایرماخر به مثابهٔ یک کل پیش پای ما می‌گذارد که اجازه می‌دهد هرمنوتیک او در نوری مناسب دیده شود. از این رو، مقدمهٔ حاضر، به جای این‌که شلایرماخر را فقط در بعضی از بافت‌های تاریخی بسیار مشخصی که ایده‌های او در آن‌ها رشد کرده است قرار دهد، یا به جای این‌که عمدتاً او را از دریچهٔ الهیات بنگرد که مبنای اصلی کار حرفه‌ای او را تشکیل می‌داد، ارتباط اندیشهٔ او با برخی از موضوعات کلیدی فلسفهٔ مدرن را نیز مشخص می‌کند.

خودانگیختگی و پذیرندگی

اخیراً در دنیای آنگلو ـ ساکسون علاقه‌ای فزاینده به سنت فلسفهٔ آلمانیِ کانتی و پسا ـ کانتی دیده می‌شود، که شلایرماخر در آن نقشی مهم اما فراموش‌شده دارد. برای مثال، کتاب **ذهن و جهان** نوشتهٔ جان مک‌داول[1] بعضی اوقات به طرز عجیبی شبیه به ایده‌های محوریِ فلسفهٔ شلایرماخر است. مک‌داول، در پرتو **سنجش خرد**

1. *Mind and World*, by John McDowell

ناب کانت[1]، که نقطهٔ اصلی جهت‌گیری فلسفی شلایرماخر نیز بوده است، می‌گوید در روابط شناختی ما با جهان «دریافته‌های حاصل از پذیرندگی[2] پیشاپیش متکی بر توانایی‌هایی است که وابسته به خودانگیختگی[3] هستند»، به نحوی که «نباید تصور کنیم که پذیرندگی در همکاری‌اش با خودانگیختگی حتی از لحاظ مفهومی نیز نقشی مجزا دارد». [۵] عبارت‌های مشابه در شلایرماخر فراوان است: «این‌که عقل ابتداناً در طبیعت انسانی قرار دارد بدین معناست که غرقِ در پذیرندگیِ طبیعت در مقام فاهمه است و غرق در خودانگیختگیِ طبیعت در مقام اراده است». [۶] بنابراین در نهایت «خودانگیختگی» ــ آن فعالیت ذهن که با پیوند دادن پدیدارهای متفاوت به یکدیگر جهان را معقول می‌سازد ــ و «پذیرندگی» ــ شیوه‌ای که جهان به سوژه داده می‌شود ــ را نمی‌توان از هم جدا کرد.[۴] در نتیجه، پیوند میان سوژه و جهان را نمی‌توان در چارچوب آن دوگانه‌انگاری‌ای درک کرد که منجر به ظهور آن همه مسئله دربارهٔ شیوهٔ ارتباط معقول این دو با یکدیگر شد و جانشینان کانت، از جمله شلایرماخر، را دربارهٔ جدایی بی‌معنای «پدیدارها»ی شناختنی از «اشیای فی‌نفسه»ی ناشناختنی آن قدر به دردسر انداخت. [۷] این رابطه را همچنین نمی‌توان در این قالب نگریست که ما چطور «باز ـ نمایی» دقیقی از جهان «پیش‌ساخته»ای از ابژه‌های از ـ پیش ـ موجود به دست می‌آوریم: برای این کار باید دربارهٔ تفاوت میان آنچه به صورت انفعالی از جهان «خارج» دریافت شده و آنچه به صورت فعال

1. *Critique of Pure Reason*, by Kant 2. receptivity 3. spontaneity

۴. فعالیت و انفعال، دادن و گرفتن، خودانگیختگی و پذیرندگی، و دوگانه‌های دیگری مانند این‌ها در فلسفهٔ شلایرماخر در واقع توصیفگر رابطهٔ انسان با جهان هستند و بیان می‌کنند که انسان همواره چیزی به جهان می‌دهد (از طریق اراده‌اش) و چیزی از جهان می‌گیرد (از طریق حواسش). او در «سخن اول» دربارهٔ دین نیز مفصلاً راجع به دادن و گرفتن بحث می‌کند. شاید بتوان شلایرماخر را در این‌جا تحت تأثیر کانت دانست، که می‌گفت انسان در سطح حس پذیرنده است (داده‌های حسی را از جهان خارج می‌گیرد) و در سطح فاهمه خودانگیخته است (روی داده‌های حسی کار می‌کند و آن‌ها را در قالب مفاهیم می‌آورد). اما بحث فعالیت و انفعال در رابطهٔ میان انسان و جهان را می‌توان به لحاظ تاریخی به زمانی دورتر نیز بُرد و به‌ویژه می‌توان آن را در اسپینوزا دنبال کرد، که برای مثال در تعریف ۲ و قضیهٔ ۱ در بخش سوم اخلاق به تعریف فعالیت و انفعال نفس می‌پردازد. در این‌جا توجه به اسپینوزا به‌ویژه به این دلیل دارای اهمیت است که شلایرماخر به‌شدت تحت تأثیر او بوده است.

توسط ذهن «درونی» ایجاد شده تبیینی کامل ارائه دهیم. اساساً جایگاهی وجود ندارد که بتواند چنین تبیینی را امکان‌پذیر سازد. همچنین نمی‌توانیم جهان را کاملاً از آنچه ذهن‌مان به صورت خودانگیخته بدان می‌بخشد تفکیک کنیم، و نه می‌توانیم ذهن‌مان را کاملاً از نقشِ پذیرنده‌اش در جهان تفکیک کنیم. بسیاری از این گونه نکات را که فیلسوفان معاصر دربارهٔ سنت ایده‌باوری می‌گویند شلایرماخر نیز گفته است، و گاهی به شیوه‌ای قانع‌کننده‌تر از آنچه در کانت یا هگل آمده‌اند.[۸]

شاید به نظر آید که توجه به رابطهٔ معرفت‌شناسی ایده‌باورانهٔ آلمانی با فلسفهٔ معاصر ما را از موضوع خاص هرمنوتیک شلایرماخر دور می‌کند. اما راه مهمی برای برقراری پیوند میان این دو موضوع وجود دارد، که مسیر ما به سوی کلیتِ اندیشهٔ شلایرماخر را بیشتر باز می‌کند. وقتی نقش «خودانگیختگیِ» سوژه در ساختن جهان ابژکتیو احراز شود، دیگر نمی‌توان گفت جهان قابل تقلیل به قوانین فیزیکیِ ابژکتیوِ حاکم بر آن است. تعیین قوانین ابژکتیوی که بتوانند تبیین کنند اصلاً چرا جهان از حیث سوبژکتیو معقول است، به جای این‌که صرفاً حاوی برهمکنش فرایندهای فیزیکی باشد، این مسئله را در درون خود دارد که چطور چیزی را که ذاتاً سوبژکتیو است می‌توان ابژکتیو کرد، و بنابراین چطور چیزی را که فرض شده شرط پیشین شناخت است می‌توان شناخت. این مسئلهٔ بنیادینی است که ایده‌باوران آلمانی و فیلسوفان رمانتیک تلاش کردند، پس از کانت، با آن مواجه شوند. نکتهٔ مهم این‌جاست که مسئلهٔ زیربنایی حاضر در این‌جا در سطح زبان نیز بروز می‌کند، یعنی وسیله‌ای که می‌شود گفت ما امر سوبژکتیو را با آن ابژکتیو می‌کنیم. شلایرماخر اولین کسی است که این را به طرز کاملاً دقیقی متوجه می‌شود.

می‌توان با زبان‌های طبیعی همچون ابژه‌هایی برخورد کرد که مقید به قانون هستند، به‌ویژه به این دلیل که مصداق فیزیکی دارند. از نظر شلایرماخر این وجه از زبان همان چیزی است که می‌توان آن را «مکانیزه»[1] [ماشینی] کرد، و او در **هرمنوتیک و نقد** آن را همان «امر گرامری»[2] می‌بیند. واژگان، صرف، نحو، گرامر و آواشناسیِ

1. mechanised 2. the grammatical

یک زبان از آغاز برای کسانی که به صورت «ابژکتیو» از آن زبان استفاده می‌کنند معلوم است، چیزی که در این واقعیت که اکنون می‌توان به طرز موفقیت‌آمیزی آن‌ها را در یک رایانه برنامه‌ریزی کرد نیز مشهود است. من نمی‌توانم از زبان به عنوان وسیله‌ای برای برقراری ارتباط استفاده کنم و در عین حال این وجوهِ «قابل مکانیزه شدن» را نادیده بگیرم. اما نمی‌توان گفت فهم من از آنچه دیگران دربارهٔ جهان می‌گویند صرفاً نتیجهٔ شناختم از قواعد ابژکتیوی است که نوعاً قابل برنامه‌ریزی در رایانه هستند، چون فهم من متکی بر معنا بخشیدنِ من به جهانی دائماً در حال تغییر است که این جهان به آنچه در هر لحظهٔ مشخصی می‌توان درباره‌اش گفت تقلیل‌پذیر نیست. برای مثال، من می‌توانم به صورت خودانگیخته جملاتی معنادار ایجاد کنم که هرگز قبلاً گفته نشده‌اند، و می‌توانم استعاره‌های جدیدی را بفهمم که در قالب قواعد مفهومی فعلیِ یک زبان بی‌معنا هستند.[۹]

شلایرماخر اغلب اشاره می‌کند که این توانایی به آشکارترین شکل در نحوهٔ یادگیری ابتکاریِ زبان توسط کودکان قابل مشاهده است. یادگیری اولیهٔ یک قاعدهٔ زبانی به‌ضرورت نیازمند این است که کودک پیش‌تر بدون استفاده از هر گونه قاعده‌ای چیزهایی دربارهٔ نحوهٔ ارتباط زبان و جهان فهمیده باشد، در غیر این صورت تسلسلی از قواعد برای فهم و یادگیری قواعد حاصل می‌شود که یادگیری زبان توسط ما را فهم‌ناپذیر خواهد کرد. همان‌طور که او در **اخلاق**[۱] می‌گوید: «اگر به نظر می‌رسد که او [کودک] پیش از این و در قالب پذیرندگی زبان را یاد گرفته است، این صرفاً به آن زبان خاصی مربوط می‌شود که در پیرامونش بدان سخن گفته می‌شود؛ اشتیاق خودانگیخته به سخن گفتن اساساً همزمان با آن وجود دارد» (*Ethik (1812-13)*, p. 66). تسلسلی که این ایده‌ها با هدف جلوگیری از آن مطرح می‌شوند همان چیزی است که شلایرماخر را در **هرمنوتیک و نقد** به مفهوم «پیش‌گویی» می‌رساند، یعنی توانایی رسیدن به تفسیر بدون داشتن قواعد مشخص، و به این می‌رساند که هرمنوتیک را یک «هنر» بخواند، چون نمی‌توان آن را صرفاً در

۱. منظور کتابِ درسگفتارهایی دربارهٔ اخلاق فلسفی است.

قالب قواعد به طور کامل انجام داد. پس ما در جهانی زندگی می‌کنیم که مقید به قوانین تعین‌باورانه‌ای[1] است که بر ارگانیسم[2] خودمان نیز حاکم هستند، و با این حال می‌توانیم بین رویه‌های بدیل دست به انتخاب بزنیم و راه‌های جدیدی برای فهمیدن ایجاد کنیم. به همین طریق، فهم ما و استفادهٔ ما از زبان نیز متضمن رابطه‌ای است بین آنچه شلایرماخر اغلب بدان فعالیت «مقید»[3] می‌گوید با فعالیت «آزاد»؛ فعالیت مقید بر پذیرش قواعد جاری در هر زبان طبیعی تکیه دارد، و فعالیت آزاد به ما اجازه می‌دهد از این قبیل قواعد فراتر برویم تا هم در یک بافت جدید نیز بتوانیم بفهمیم، بافتی که از روی خودش معلوم نیست که آن قاعده در آن کاربردپذیر هست یا نه، و هم جهان را به شیوه‌های جدید و فردی بیان کنیم.[۱۰] یک تبیین فلسفی کامل از زبان باید توضیح دهد که این دو وجه چگونه به هم ربط پیدا می‌کنند، همان‌طور که یک تبیین فلسفی کامل از شناخت باید توضیح دهد که خودانگیخته و پذیرنده، فعال و منفعل، سوبژکتیو و ابژکتیو، دقیقاً چگونه به هم ربط پیدا می‌کنند. پرسشی که در مهم‌ترین فلسفه‌های آن دوره مکرراً سر بر می‌آورد همین است که آیا واقعاً چنین تبیین‌هایی ممکن هستند یا خیر. عقیدهٔ شلایرماخر این است که ارائهٔ تبیینی نهایی ممکن نیست. همین است که او را، همانند دوستش فریدریش شلگل، از ایده‌باوری فیشته و هگل (و گاهی از شلینگ) جدا می‌کند،[۱۱] و به مهم‌ترین بینش‌هایش در هرمنوتیک می‌رساند.

با این وصف، دوران فلسفی‌ای که با انتشار **سنجش خرد ناب** کانت در ۱۷۸۱ آغاز می‌شود، با تلاش برای فهمیدن رابطهٔ میان وجوه خودانگیخته و پذیرندهٔ سوژه‌ای خودآیین تعریف می‌شود که هم از تعین‌باوری طبیعی کامل آزاد است و هم از انقیاد مرجعیتی الهی. تأثیرگذارترین و برجسته‌ترین نقش شلایرماخر در تاریخ فلسفه عبارت است از ادغام تأمل دربارهٔ زبان با مسئلهٔ خودانگیختگی و پذیرندگی، لیکن برای فهم این‌که او دقیقاً چگونه این ادغام را انجام می‌دهد باید به نحو مناسبی توضیح دهیم که چرا هرمنوتیک در پروژهٔ فلسفی بزرگ‌تر او نقش دارد.

1. deterministic 2. organism 3. bound